جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی(فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملا قلی پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | حسین یاری(بازیگر) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی کیا (فیلمساز) | سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان(پویا نما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | جواد اردکانی (فیلمساز)

به بهانه فعالیت شبکه کودک سیما

در انتظار ایجاد جنبش پویانمایی استراتژیک

آرش فهیم

شبکه «کودک» در شرایطی به عنوان یکی از واپسین شبکه‌های صداوسیما از پنج ماه قبل کار خود را آغاز کرد که در اصل مهم‌ترین شبکه رسانه ملی محسوب می‌شود. اما اهمیت این شبکه چیست؟

طی دو دهه اخیر، با گسترش مدرنیته و آپارتمان نشینی در جامعه ایران و به ویژه در طبقه متوسط شهری، تفریحات و سرگرمی‌های بچه‌ها نیز تغییر شکل یافته است. نسل‌های گذشته، بیشتر اوقات فراغت خود را با همسالان خود می‌گذراندند و عمده بازی‌های آن‌ها نیز به صورت دسته جمعی و در فضای باز انجام می‌گرفت. اما بچه‌های امروز، مجبور هستند که بیشتر اوقات فراغت خود را در فضاهای محدود و چاردیواری‌های بسته و در خلوت و تنهایی سر کنند. به خصوص که بسیاری از پدر و مادرها دو، سه شیفت کار می‌کنند و وقتی هم به خانه بر می‌گردند، حس و حال لازم برای سر و کله زدن با فرزندانشان را ندارند. دیگر از گرگم به هوا و قایم باشک و عموزنجیرباف و هفت سنگ و ... هم خبری نیست. انواع بازی‌های رایانه ای، شبکه‌های تلویزیونی و نرم افزارهای تلفن همراه، اصلی‌ترین همراهان نسل نوین جامعه ما هستند. این وضعیت، حتی شرایط تربیتی کودکان و نوجوانان را نیز دگرگون کرده است. درگذشته، کار تربیت تنها به وسیله والدین و معلمان صورت می‌گرفت. اما آموزگاران نسل جدید، نامحدود هستند. در این فضای بلبشو و از همه رنگ، سرگرم‌سازی و تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان، مسائلی حساس، پیچیده و تخصصی شده‌اند. بنابراین، والدین نمی‌توانند به تنهایی از پس تربیت بچه‌ها بر بیایند.

به ویژه اینکه بخشی از جریان تهاجم فرهنگی یا همان جنگ نرم علیه نظام فرهنگی و عقیدتی ما، بچه‌ها را هدف قرار داده است. حجم گسترده بازی‌های رایانه‌ای وارداتی و اغلب مخرب به اضافه انتشار سرسام آور دیسک‌ها و همچنین شبکه‌های ماهواره‌ای پخش انیمیشن با دوبله فارسی، خردسالان و کودکان ایرانی را احاطه کرده است.

با این اوصاف، دیگر نمی‌توان شبکه کودک را یک کانال معمولی برای پخش کارتون‌های قدیمی و تکرار برنامه‌های کودک سایر شبکه‌ها دانست، بلکه یک شبکه استراتژیک و حیاتی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد صداوسیما کمی دیر به فکر راه‌اندازی این شبکه افتاده و باید از خیلی سال قبل در این زمینه سرمایه گذاری و برنامه‌ریزی دقیق و سنجیده می‌شد.

یک سد در برابر سیل تهاجم

از تیرماه سال ۹۱ بود که با هدف پاسخگویی به نیاز مخاطب‌های نونهال صداوسیما، شبکه‌ای تحت عنوان «پویا» کار خود را آغاز کرد. با این حال، به نظر می‌رسید که مأموریت و کارکرد این کانال، ناقص بود. چون بیشتر وقت آن وقف نمایش آثار قدیمی و خاطره‌انگیز می‌شد.

تا اینکه از اول مهر امسال (سال ۹۴) شبکه کودک راه اندازی شد و کار خود را بطور آزمایشی آغاز کرد. ریاست این شبکه برعهده

بچرخ تا بچرخیم
از آثارپرمخاطب و تاثیرگذار شبکه کودک

محمد سرشار، نویسنده و کارشناس فرهنگی کودک و نوجوان است.

شبکه کودک به رغم نام آن فقط برای بچه‌ها نیست. بلکه بزرگسالان نیز می‌توانند خاطرات دوران کودکی خود را با این شبکه مرور کنند. چون بخش قابل توجهی از برنامه‌های آن را انیمیشن‌های قدیمی تشکیل می‌دهد.

اولین قدم؛ خروج از انفعال

همان طور که بیان شد، مدیران رسانه ملی باید شبکه کودک را به عنوان یک اهرم رسانه‌ای مهم و راهبردی در نظر بگیرند. چون از طریق ارتقا و تقویت این شبکه می‌توانند کنترل ذهن نسل آینده را در دست بگیرند. بدون تردید، شبکه کودک اگر تنها ویترینی برای نمایش چند برنامه و کارتون تکراری باشد، شکست خواهد خورد. شبکه کودک نیز همچون هر رسانه، محصول و شبکه دیگری، باید در چارچوب سیاستگذاری، راهبرد و چشم انداز مشخصی فعالیت کند. رویکرد این شبکه هم اکنون بیشتر انفعالی است. اما بقا و تأثیرگذاری آن در گرو خروج از انفعال و فعال شدن است.

انفعال به این معنی که اگر مروری بر فهرست برنامه‌های این

شبکه در طول روز بیندازیم، با برنامه‌هایی چون «فوتبالیست ها»، «پت و مت»، «پلنگ صورتی»، «راسوی کنگ فوکار»، «تام و جری»، «اسکار»، «مکس» و ... مواجه می‌شویم که غالبا آثاری تکراری هستند. ضمن اینکه برخی از این کارتون‌ها، آداب و سبک

نمی‌توان شبکه کودک را یک کانال معمولی برای پخش کارتون‌های قدیمی و تکرار برنامه‌های کودک سایر شبکه‌ها دانست، بلکه یک شبکه استراتژیک و حیاتی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد صداوسیما کمی دیر به فکر راه‌اندازی این شبکه افتاده است.

زندگی مغایر با آنچه مطلوب ماست را به مخاطب کودک و نوجوان القا می‌کنند. البته پخش این آثار، به‌طور مطلق مردود نیست و قرار داشتن آن‌ها در فواصل پخش برنامه‌ها می‌تواند به جذابیت شبکه کمک کند. اما این گونه آثار باید محدود شوند.

واقعیت این است که رسانه‌های مصرف کننده، منفعل باقی می‌مانند.

هر رسانه‌ای برای پویایی و تأثیرگذاری در فضای فرهنگی جامعه در وهله اول باید تولید محور باشد. هویت هر شبکه‌ای را تولیدات منحصر به فرد آن شبکه تشکیل می‌دهد. شبکه کودک هم برای دستیابی به هویت و شخصیت ممتاز و متمایز باید تولیدات منحصر به فرد خود را روی آنتن بفرستد.

مرکز جنبش پویانمایی

یکی از اتفاقات مثبت فرهنگی سال‌های اخیر در کشور ما پیشرفت چشم گیر انیمیشن است. موفقیت «شاهزاده روم» در اکران فصل پاییز سینماهای کشور و همچنین برتری انیمیشن «فهرست مقدس» در سی و چهارمین دوره جشنواره فیلم فجر و همچنین آثار درخشان دیگری چون «نبرد خلیج فارس»، «در مسیر باران» و ... یک ظرفیت جدید برای فضای رسانه‌ای کشور است. به خصوص اینکه کارگردان‌های این آثار، هنرمندان جوان انقلابی و متدین هستند.

شبکه کودک سیما باید از این ظرفیت به وجود آمده استفاده کند و تبدیل به مرکز جنبش پویانمایی متعهد شود. یعنی با گردهمایی هنرمندان باسواد، خوش ذوق و باتجربه عرصه پویانمایی، الگوهای سرگرم‌سازی بومی و استراتژیک را عملیاتی کند.

سرگرم‌سازی استراتژیک یعنی جذابیت به اضافه آموزش و تربیت.

امروز دیگر دوران نصیحت‌های پیش پا افتاده و خشک و خالی گذشته است. فیلم تربیتی مماس با زمانه به أثری می‌گویند که در حوزه فردی، فطرت انسانی مخاطب را بیدار کند و در حوزه جمعی، خودآگاهی سیاسی و اجتماعی مخاطب را افزایش دهد. کودکان ایرانی، بیشتر از مسائلی چون «سحرخیز باش تا کام روا باشی» باید نسبت به مفاهیمی چون عدالت، هویت، استعمار، جنگ، سلطه، نفوذ فرهنگی و ... آگاه شوند.

منتها همان طور که برخی از انیمیشن‌های وارداتی، مفاهیم مدنظر استراتژیست‌های غربی را در قالبی بسیار ظریف و فانتزیک نمایش می‌دهند، شبکه کودک هم باید مفاهیم مذکور را به شیوه دراماتیک و فانتزیک ترسیم کند. تنها در صورت وقوع چنین وضعیتی، این شبکه می‌تواند کارکرد خود را به عنوان یک کانال پویا و تأثیرگذار اعمال کند.

رویدادها

مرثیه‌سرایی با هدف الگوسازی برای نسل جوان

یک خواننده- بازیگر زن غربی می‌میرد و ماهنامه فیلم در شماره ۵۱۰، مرگ او را چنین سوزناک بازتاب می‌دهد: «ایمی واینهاوس بیچاره در ۲۷ سالگی این جهان را ترک کرده و همه هوادارانش را تنها گذاشته. حالا همه‌چیز خلاصه شده در یک فیلم، فیلمی به غایت زیبا و غم‌انگیز، فیلمی زیبا و غم‌انگیز که بیننده را حتی اگر طرفدار ایمی واینهاوس نباشد، یا او را نشناسد به فکر فرو می‌برد... ۲۷ سال عمری نیست... مرگ واینهاوس همان قدر برای طرفداران و هم‌نسلانش غیرمنتظره و شوک‌آور است که احتمالا مرگ جیمز دین...»

خواننده - بازیگر زنی که ماهنامه فیلم با این سوز و گداز می‌کوشد تا از او یک الگو برای نسل جوان ایرانی بسازد، علی‌رغم بدنیا آمدن در یک خانواده مسیحی، هیچ اعتقادی حتی به مسیحیت هم نداشت.

وی سالها در چنگال اعتیاد به مورفین، کوکائین و روان‌گردان‌ها اسیر بود، سرانجام هم به دلیل مصرف مواد مخدر به مقدار زیادتر از تحمل بدنش جان را به جان‌آفرین تسلیم نمود.

قحطی بزرگ، شهریور به سینما می‌آید

زمان نمایش فیلم سینمایی «یتیم‌خانه ایران» جدیدترین ساخته ابوالقاسم طالبی مشخص شد.

این فیلم، بعد از اتمام اکران فیلم «ناردون» روی پرده خواهد رفت که شهریورماه خواهد بود.

«یتیم‌خانه ایران» مظلومیت ایرانیان را به درستی در یک اثر سینمایی نشان می‌دهد و تلاش شده تا برگی از تاریخ واقعی کشور که تاکنون در این مدیوم دیده نشده به درستی روایت شود.

در این فیلم بازیگرانی چون علی رام نورایی، جعفر دهقان و... تعدادی از بازیگران خارجی به ایفای نقش می‌پردازند.

رضا عطاران: دشمنی بین سینماگران خیلی زیاد شده است!

رضا عطاران معتقد است که این روزها دشمنی بین هم صنفی‌های او بسیار زیاد شده است.

عطاران در گفت وگو با «۲۴» با اشاره به بروز حسادت ناشی از موفقیت اظهار می‌دارد: حسادت هم هست ولی اینکه از هر طرف سعی کنی اتفاقات خوب برای کسی نیفتد ترسناک است.

مثلا می‌بینی یک نفر کامنت گذاشته که نروید فیلم عطاران را ببینید بعد می‌فهمی دوست فلانی است و پیش خودت فکر می‌کنی که اوه این آدم به آن یکی آدم ربط دارد و همین طور که پیش می‌روی و چیزهای دیگر را می‌فهمی همه چیز وحشتناک می‌شود.

این بازیگر با تاکید بر طعنه‌های هم صنفشان خاطرنشان می‌سازد: بعضی بازیگران قبلا به شوخی و حالا کمی جدی به من می‌گویند بگذار ما هم کار کنیم. می‌گویم مگر من نمی‌گذارم کار کنید؟ می‌نشینم و مرور می‌کنم و می‌بینم من در یک سال دو فیلم کار کرده‌ام اما آن بازیگر پنج شش فیلم کار کرده. الان کی باید بگذارد آن یکی کار کند؟ به من چه که یک فیلم شش ماه روی پرده می‌ماند؟ اگر خوب است و می‌فروشد باید بماند. اگر هم نه که باید برش دارند. این را هم من تعیین نمی‌کنم...

آموزش حمایت از تولید ملی به نوجوانان در یک فیلم

تصویربرداری فیلم سینمایی «قهرمانان کوچک» به پایان رسید.

فیلم «قهرمانان کوچک» به کارگردانی حسین قناعت و تهیه‌کنندگی بیتا منصوری با مخاطب قرار دادن خانواده‌های ایرانی به خصوص دانش‌آموزان و نوجوانان تلاش دارد تا فرهنگ حمایت از کالای ایرانی را به آنان آموزش دهد، چرا که اهمیت نوجوانان در فرهنگ‌سازی این چنین موضوعاتی قطعا بر کسی پوشیده نخواهد بود، بنابراین سازندگان این فیلم تصمیم دارند تا با کمک این نسل این مطلب را در جامعه مطرح کنند که چنان چه با خرید خود از تولید داخل حمایت کنیم، قدم بزرگی در پیشرفت صنعت و به خصوص ایجاد اشتغال در کشور برمی‌داریم.

گفتنی است در این فیلم بازیگرانی چون برزو ارجمند، بیژن بنفشه خواه، بهنوش بختیاری، آناهیتا همتی، ارژنگ امیرفضلی، نادر سلیمانی، شهرام قائدی، عباس محبوب، یوسف کرمی (قهرمان المپیک در نقش خودش)، افشین سنگ چاپ و ... بازی کرده اند.

لودگی مانای یک روشنفکر حقیقی!

محمدرضا محقق

به نظر می‌رسد که مفاهیم فیلم اخیر مانی حقیقی با نام «اژدها وارد می‌شود» در بطن این فیلم طوری جاسازی شده‌اند که به شدت نیازمند یک گروه کاوشگر حرفه‌ای هستند تا کشف شوند!

این فیلم در یک همزمانی جالب توجه و در توفیقی اجباری برای مخاطبین و البته منتقدان، با فیلم «پنجاه کیلو آلبالو» به عنوان یکی از مبتذل‌ترین فیلمفارسی‌های سینمای این سالها می تواندتصویری حقیقی از مدعیان روشنفکری در این مملکت به دست دهد.

اتفاقا این خیلی مهم است که به لحاظ فرامتنی - شاید هم متنی- بدانیم و دقت کنیم که کارگردان فیلم «اژدها...» همان کارگردان فیلم «...آلبالو» است! همان کسی که رسالتش را در مصاحبه پرمدعا و تکان‌دهنده‌اش بیدار کردن نسل آینده برای به قدرت رساندن ایران می‌داند و ترکیب «اژدها وارد می‌شود» را هم استعاره از این قدرت دوباره می‌خواند(!) و در عین حال و همزمان در فیلم آلبالویی‌اش یکی از چندش آورترین بلبشوهای مهوع را به تصویر می‌کشد!

حقیقت آن است که در «اژدها...» ما با یک فیلم جفنگ روبروییم. یک ناراستی روشنفکرزده مدعایی که همان قدر بی‌هویت و باری به هر جهت و مفنگی است که «...آلبالو» است. منتها جناب کارگردان، اژدها را برای جشنواره‌های اینور و آنور آبی ساخته تا با آن پز روشنفکری اش را بدهد و آلبالو را برای مخاطب عام تا معرکه‌ای پوچ و در هم و درب و داغان را برای آنها آن هم‌به‌طور همزمان برگزار کند.به عبارت دیگر می‌شود همان بهره‌برداری یکپارچه و یکسره از همه چیز در مسیر خود مهم پنداری و سر هم کردن ادعاهای اثبات نشده و غیرقابل اثبات!

همزمانی اکران این دو فیلم کارگردان روشنفکر ما به خوبی هرچه تمامتر، مصداقی جدی و درجه یک از اصطلاح «آن روی سکه» را رو کرد!

یک روی سکه صدور مانیفست‌های روشنفکری و الاکلنگ بازی‌های دفرمه و بازی‌های فرمی و قشم و شورلت آمریکایی و «اژدها» و قدرت و آینده و جوانان این مرز و بوم و جن و... و سوی دیگر هم «آلبالو»؛ داستانک فیلم فارسی عوامانه مبتذل و بلکه مستهجنی که با بازیگر شورت پوش و تکه پراکنی‌های جنسی و قر و قمیش‌های عقب مانده کپی دست چندم از فیلم فارسی‌های زمان شاه و تمسخر شعار «مرگ بر آمریکا» و هزار و یک جور شعبده و رمالی و مارگیری جلب نظرکننده و قلقلک‌دهنده پست‌ترین غرایز مخاطب همراه می‌شود.

بله! این است هویت واقعی و پشت و روی یک سینماگر نورسیده و نه چندان هوشمند که تمام سعی و تلاشش را می‌کند که با شعبده و جلف و جفنگ بازی و کارهای عجیب و غریب و نه البته با هنرنمایی اصیل و درام و فیلمنامه و میزانسن و قصه و چیزهای درستی از این دست به جلب نظر بپردازد و شهوت شهرت خود را ارضا نماید.

«اژدها وارد می‌شود» در واقع نه تنها یک فیلم سینمایی مبتنی بر قواعد - حالا هر قاعده پذیرفته شده یا نشده سینمایی چه در وادی ژانر و چه در فضای میزانسن و چه در میدان ابتکار و خلاقیت مبتنی بر اصول نگاه زیبایی شناسانه- نیست بلکه یک بازی ناجور ونافرم شخصی است که هیچ چیزش درنیامده و این درنیامدن ماحصل عقده گشایی‌های شبه سیاسی کارگردان است که رنگ و لعاب سینما و پرده بر خود زده است.

فیلم «اژدها وارد می‌شود» یک صورتک بی‌معنا و مبهم است از پندارهای به وقوع نپیوسته و شکل نیافته یک کارگردان بی‌بهره از هوش و هنر سینمایی.

قصه ای‌که دروغ بودنش در همان اثنای فیلم لو می‌رود، فیلمنامه‌ای لخت و بی‌جذابیت و کشدار که در لوکیشن بی‌روح و کولاژ مانندی که دست ساز بودنش بدجور توی ذوق می‌زند، لق می‌زند و نه جلو می‌ورد و نه عقب(!)، بازی‌های کپی‌برداری شده از شخصیت‌های بی‌ربط فیلم‌های آمریکایی، حضور باسمه‌ای بی‌مبنای شخصیت‌های واقعی در قامت مصاحبه شونده - از سعید حجاریان تا صادق زیبا کلام تا دیگران - که تنها کارکردشان در روایت ایجاد حفره است، دیالوگ پردازی نافرم و دهان پرکن و بازی‌های بدحس و بی‌باور و از همه مهم‌تر خلأ جذابیت برای مخاطب بخت برگشته‌ای که به هر حال با تمام امروزی شدن و «هنر و تجربه»ای شدنش بالاخره باید یک چیزی برای ادامه دادن به تماشای این فیلم گهربار با آن همه مفاهیم عمیق مستتر در آن، گیرش بیاید یا نه؟!

گفتیم که اساسا مفاهیم به شدت عمیقی که در فیلم اخیر آقای مانی حقیقی با نام «اژدها وارد می‌شود» مطرح شد و در بطن این فیلم عجیب و غریب جاسازی شده‌اند به شدت نیازمند یک گروه کاوشگر حرفه‌ای هستند تا بازنمایی و شده و بیرون تراویده و مورد نقد و تحلیل قرار بگیرند و ما چون چنین گروه کاوشگری در اختیار نداریم و بعید می‌دانیم چنین گروهی در عالم واقع وجود داشته باشد - در عالم پندار و ذهنیت‌های مرده فیلمساز، شاید- پس به ادامه این نقد خاتمه می‌دهیم.و باز یادآوری کردیم که این فیلم در یک همزمانی جالب توجه و در توفیقی اجباری برای مخاطبین و البته منتقدان، با فیلم «پنجاه کیلو آلبالو» اکران شده است. اما اجازه دهید بگوییم که فیلم حقیقی مانی حقیقی در اصل همان «۵۰کیلو آلبالو» است و نه «اژدها وارد می‌شود». می‌پرسید چرا؟ چون آن فیلم با همه لودگی و سخافت و ابتذالش، در کل بهتر از آب درآمده و بیشتر «خود» کارگردان است تا این یکی اژدها!

مطلب وارده

نکته‌ای درباره ترویج حجاب در هنرهای تصویری

هنرمندان بدون عمل

چند سالی است قهرمان و شخصیت اول برخی سریال‌های پرمخاطب صدا و سیما زنان محجبه چادری هستند. از نرگس گرفته تا ستایش و کیمیا و رستگاران و مدینه و... . معمولا قهرمان فیلم روحیه‌ای معنوی دارد که دست‌گیر او در سخت‌ترین مشکلات است. معنویتی که ریشه در اعتقادات دینی شخصیت فیلم دارد و دلیلی بر پوشش خاص اوست.

اما در این بین نکته‌ای کوچک ولی بسیار مهم وجود دارد که از فعالیت فیلمسازان و بازیگران غفلت شده است. انصاف خود را داور بگیرید. اگر یک شخص از احسان و نیکوکاری دم زند اما بر خلاف سخنان خود عمل کند، مردم تمام سخنان خوب او را از یاد می‌برند و رفتار او را اصل قرار می‌دهند. حال نگاهی دیگر به فضای برخی فیلم‌ها بیندازیم. بازیگری که شخصیتی محجبه را ایفای نقش می‌کند و از حجاب و معنویت خود در رفع مشکلات استفاده می‌کند، اما پیش دیدگان مردم رفتاری کاملا برعکس از خود به نمایش می‌گذارد؛ لباس‌هایی دون شأن یک انسان فرهنگ‌ساز، رفتاری متکبرانه و مصنوعی، زندگی‌ای تجمل‌گرایانه و... . با چنین وضعیتی که تاثیر این فیلم حتی بر شخصیت اول فیلم هم نبوده، حال چه توقعی است که مردم از این فیلم و شخصیت، تاثیرپذیرند و الگو گیرند؟ حتی این بی‌حرمتی آنقدر زیاد است که بازیگری در فیلم ماه رمضان همیشه لباس مشکی برتن کند و به مقامات بالای معنوی رسد، اما در برنامه عید فطر با لباسی جلف و زننده سفید و آبی آسمانی خودنمایی کند. نظر مردم را انگشتر بیست میلیونی و ظاهر آرایش کرده او در مصاحبه پس از فیلم جلب می‌کند یا حالات معنوی‌اش در فیلم؟ تو گویی مخاطبان، یک ماه یاوه دیده‌اند که این بازیگر چنین مصاحبه می‌کند. چنین رفتاری، ضربه‌ای است بر بدنه فرهنگ که به این زودی تیمار نمی‌شود. به قول پروین اعتصامی

گفته بی‌عمل چو باد هواست
ابره را محکمی ز آستر است

مردم همان‌طور که از فیلم و شخصیت آن آموزند، از زندگی چهره‌های آنها در پس دوربین نیز الگو می‌پذیرند.

هادی چیت‌ساز

نگاهی به فیلم «بارکد»

پس رفت!

حسین کارگر

«بارکد» پنجمین فیلم کارنامه مصطفی کیایی پس از «بعد از ظهر سگی سگی»، «ضد گلوله»، «خط ویژه» و «عصر یخبندان» است که به نظر می‌رسد نسبت به سه فیلم اخیر، یک بازگشت به عقب محسوب می‌شود؛ هم در ساختار و هم در محتوا، این پسرفت محسوس است.

باز هم مثل فیلم‌های قبلی این کارگردان، قصه فیلم از آخر شروع می‌شود و ماجراها در قالب روایت غیر مستقیم و متقاطع، تعریف می‌شوند. غافل از اینکه روایت متقاطع، باید کارکرد و مفهوم خاصی داشته باشد. اما در فیلم «بارکد» این سبک و سیاق، تنها به منظور متفاوت نمایی و پر کردن خلأ داستان به کار گرفته شده است. این بار هم سعی شده تا این روش از طریق بازگشت به عقب انجام شود. یعنی در این فیلم، ماجراها از آخر شروع می‌شوند و به عقب برمی‌گردند.

وقتی یک فیلمساز یا یک فیلمنامه‌نویس می‌تواند شیوه روایت متقاطع را به کار گیرد که ابتدا داستان مشخص و معینی داشته باشد. این درحالی است که فیلم «بارکد» داستان به معنای واقعی کلمه ندارد! یک پسر جوان وارد یک شرکت می‌شود و شروع می‌کند حوادثی را که از سر گذرانده برای رئیس شرکت تعریف می‌کند. اینکه این جوان، چرا و چگونه وارد شرکتی می‌شود که با زدن چند دکمه صفحه کلید رایانه، مبالغ

هنگفتی از سرمایه را جابه‌جا می‌کنند، بر ما نامعلوم است. این جوان، کل داستان زندگی‌اش را برای رئیس تعریف می‌کند تا در نهایت به او بفهماند که فرزند همان مردی است که فریبش داده و پول‌هایش را بالا کشیده! این هم که چرا این همه داستان‌بافی کرده و از اول سر اصل مطلب نرفته مبهم است.

فیلمنامه اثر، پر از حفره است. هیچ منطقی در آن وجود ندارد. مشخص نیست که دختر معتادی که یکی از شخصیت‌های فیلم با او در پارک آشنا می‌شود، چگونه منشی شرکت کلاهبردار از آب در می‌آید؟ در سکانس پایانی فیلم می‌بینیم که چند پلیس، ماشین مرد کلاهبردار را بازرسی می‌کنند، اما یادشان می‌رود که صندوق عقب آن را بگردند و رئیسشان می‌رود و جور آن‌ها را می‌کشد! اوج ابله‌انگاری فیلم جایی است که یکی از شخصیت‌های فیلم، بدون هیچ شباهت ظاهری و تنها با جعل برگه مأموریت فرد دیگری خودش را به عنوان مسئول دفتر حج و زیارت یک دانشگاه جا می‌زند! معلوم نیست که یک فرد دیگر بدون ارائه کارت شناسایی و شناسنامه و سایر مدارک مربوطه، چطور می‌تواند رئیس دفتر حج و زیارت شود و تا زمان بازگشت رئیس واقعی، هیچ کس متوجه نشود؟

حرف‌های فیلم درباره دزدی و ثروت‌های بادآورده و فساد اقتصادی و مواد مخدر و ... همه در حد شعار باقی می‌مانند. در تمام طول فیلم، همه آدم‌ها به دو شخصیت اصلی فیلم، دائم تأکید می‌کنند که شبیه به احمق‌ها هستند. متأسفانه فیلم «بارکد» هم در تمام مدت نمایش، همین تصور را نسبت به مخاطب القا می‌کند!